

## مِفْتَاحُ النَّعِيمِ فِي آدَابِ التَّعْلِيمِ

تأليف

محمد بن احمد الصوفي السمرقندی

به کوشش ایرج افشار\*

چکیده

مِفْتَاحُ النَّعِيمِ فِي آدَابِ التَّعْلِيمِ رساله‌ای است از محمد بن احمد صوفی سمرقندی ظاهراً از علمای سده نهم هجری، در فضیلت علم، و ادب معلّم و متعلّم، نویسنده رساله در هر یک از ابواب، به احادیث نبوی استناد جسته و نیز چند حکایت متناسب با موضوع مورد بحث، نقل کرده است. تصحیح این رساله بر اساس دستنویس شماره ۱۲۵۹۳/۳ کتابخانه آیت الله مرعشی (قم) صورت گرفته است.

کلید واژه: علم، معلّم، متعلّم، تعلیم خط، قلم.

آشنایی با این رساله به دیدن و تورّق جلد سی و یکم فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی حاصل شد و به لطف آقای دکتر محمود مرعشی که شوق وافر در کمک رساندن به پرسش کنندگان دارند، عکس آن به دستم رسید و مناسب دیدم برای معرفی این تألیف که در قرن نهم تألیف شده است (چون در آن فهرست سال وفات مؤلف پس از

\*. استاد پیشین دانشگاه.

۷۸۶ق دانسته شده است) متنش را با سپاسگزاری از جناب مرعشی و اجازه ایشان در آینه میراث به چاپ برساند.

اطلاع مفیدی که از آن فهرست به دست می آید این است که در مخطوطات الأدب فی المتحف العراقي (بغداد) ص ۵۶۶ ذکر آن آمده است.

کتابت نسخه از قرن دهم هجری و سومین رساله است از مجموعه شماره ۱۲۵۹۳/۳ گنجینه فایده بخش کتابخانه مرعشی قم. بعضی از اجزاء این مجموعه مصرحاً کتابت سال ۸۸۸ دارد و بقیه را از قرن دهم یاد کرده اند.

□□□

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الانسان ما لا يعلم، والصلوة والسلام على محمد سيد العرب والعجم و على آله واصحابه خير الأمم.

و بعد بدان که شریف تر چیزی که رغبت راغبان و طلب طالبان از بهر آن باشد، و نفیس تر متاعی که سود دنیا و آخرت در آن است علم است. قال الله تعالى: هل يستوی الذين يعلمون والذين لا يعلمون.

و عالم و جاهل در کلام مجید نسبت به بینا و نابینا و مرده و زنده می کند، و قيل: الرأى بغير العلم ضلال و العلم بغير العمل وبال.

بنابراین مقدمه در خاطر آمد چند کلمه ای در فضیلت علم و ادب معلم و متعلم که ضروری باشد بنویسد تا خواننده را از آن فایده ای باشد، و جامع این کلمات خویدم خدام الأحادیث محمد بن احمد الصوفی السمرقندی - غفرالله له - [را] به دعای خیر یاد دارد و آن را مفتاح التعمیم فی آداب التعلیم نام نهاد و مبوب ساخت بر سه باب - والله عنده حسن المآب -:

باب ۱: در فضیلت علم و طلب آن،

باب ۲: در آداب معلم،

باب ۳: در آداب متعلم.

باب ۱

در فضیلت علم و طلب آن

قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: إنَّ مَثَلَ ما بعثني الله من الهدى و العلم كمثل

الغيث الكثير أصاب أرضاً فكانت طائفة منها طيبة [٢٣ ب] قبلت الماء وأنبتت الكلاء و العشب الكثير، فكانت طائفة منها اجادب أمسكت [الماء] فنفع الله بها الناس فشربوا و سقوا و زرعوا و أصاب منها طائفة أخرى هي قيعان لا تمسك ماءً و لا تنبت كلاءً، فذلك مثل من فقه في دين الله و نفعه ما بعثني الله به فعلم و علم و مثل من لم يرفع بذلك رأساً و لم يقبل هدى الله الذي أرسلت به. وحي آمد به ابراهيم که من دانام و دانايان را دوست می دارم.<sup>۱</sup>

و شيخ محقق قدوة المحدثين صفي الملة و الدين در «کنز خفی» آورده است که علم دو نوع است<sup>۲</sup> قدیم و محدث. قدیم قایم است به ذات خدای تعالی، و محدث سه قسم است: بدیهی و ضروری و استدلالی.

بدیهی آن است که محتاج به تعلیم نباشد و به اول و هله معلوم کند بی شک مثل آنکه همه کس بدیهه معلوم کرده اند که [ ] موجود است و کل بیش از جزو است.

ضروری محتاج به تعلیم بود، اما نفس او را در آن معلوم به شک نتواند انداخت مثل علم به محسوسات.

استدلالی محتاج باشد به تعلیم و از تشکیک نفس به شک افتد تا به دلایل واضحه آن شک از خاطر او برخیزد چون علم ثبوت صانع و قدم او همه - جلّ جلاله - . پس اگر همه علم بدیهی بودی محتاج به تعلیم نبودی.

در فضیلت طلب علم

کثیر بن قیس روایت کند که مردی از راه دور به دمشق آمد به پیش ابوالدردا - رضی الله عنه - . [٢٤ اف] ابوالدردا گفت به چه حاجت آمده ای. گفت آمده ام که تا حدیث رسول خدای - صلعم - بیاموزم. گفت نه به حاجتی دیگر آمده ای. گفت نه. ابوالدردا گفت بدان که رسول خدای - صلعم - فرموده که هر کس که در طلب علم راهی بسپارد خدای تعالی راه بهشت بر وی آسان گرداند و فریشتگان از برای رضای او پرها بگسترانند و هر که در زمین و آسمان است تا ماهی دریا از برای طلب علم آمرزش می خواهند.

و فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است بر ستارگان، یا چون فضل من بر کمترین

۱. المجموع؛ ج ۱، ص ۱۸، محیی الدین نووی.

۲. اصل: قدیم به تکرار آمده.

یکی از شما. و عالمان میراث گیران پیغمبرانند، و از ایشان دینار و درهم نمی ماند، بلکه علم می ماند. هر کس که فراگرفت حظی تمام از میراث فراگرفت.

و دیگر می فرماید مردمان بر سه قسم اند: عالم و متعلم و باقی همج، و مراد به همج آن است که در او خیری نباشد.

و ابوموسی اشعری روایت کند که رسول خدای - صلعم - فرمود: مثل مؤمن که قرآن خواند مثل اترج است که بوی و طعم او هر دو خوش است، و مثل مؤمن که قرآن نخواند مثل نمره ای است طعم او خوش اما بوی ندارد. و مثل منافق که قرآن خواند مثل ریحان است. بوی او خوش و طعم او تلخ است. و مثل منافق که قرآن نخواند مثل حنظل است، نه بویش خوش است و نه طعم.

و دیگر می فرماید: هر کس که حرفی از کلام الله بخواند حسنه ای کرده باشد و حسنه را یکی ده نویسند.

و نمی گویم «الم» حرفی است. الف حرفی و لام حرفی و میم حرفی.

دیگر می فرماید [۲۴ ب] که فضل سخن خدای با سخن بنده همان نسبت است که فضل خدای بر بنده.

دیگر می فرماید هر کس که فرزند به مکتب دهد تا قرآن بیاموزد در قیامت پدر و مادر او را تاجی از نور کرامت کنند که روشنی آن زیادت باشد از روشنی آفتاب در دنیا. و در خبرست که چون طفل بگوید بسم الله الرحمن الرحیم چند تن از طرف مادر و پدر که مستحق دوزخ باشند از آتش خلاص یابند.

دیگر فرموده که اندرونی که خالی باشد از قرآن مانند خانه خراب باشد.

و بوزرجمهر را پرسیدند که مال فاضلتر است یا علم. گفت علم. گفتند پس چرا عالم گرد مالدار می گردد و مالدار گرد علم نمی گردد. گفت از برای آنکه عالم منفعت مال می شناسد و مالدار فضیلت علم نمی داند،

و از حکیمی پرسیدند که علم فاضل تر است یا مال. گفت اگر مال نگاه داری پاسبان آن باشی و اگر علم بخوانی او پاسبان تو شود و فرق میان پاسبان و سلطان ظاهر است. و در منشور حکم آورده اند که ای بسا عزیز که به سبب نادانی خوار گشته و ای بسا خوار که به سبب علم عزیز شده. شاعر گوید:

وقتی افتاد فتنه ای در شام      هر کس از گوشه ای فرا رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل      به گدایی به روستا رفتند

روستا زادگان دانشمند به وزیر پادشا رفتند و تعلیم کردن سیرت پیغمبران است، چنانچه در حدیث معراج آمده است که [۲۵ الف] رسول خدای - صلعم - ابراهیم پیغمبر علیه السلام - را در آسمان هفتم دید که اطفال مسلمان را تعلیم می‌کرد و ازین جا معلوم می‌گردد که درجه معلمی درجه بزرگ است. اگر چه اهل زمان از حسیّت<sup>۱</sup> شرکاء و کثرت ایشان قدر و وقع آن نازل کرده اند اما «سخن را روی در صاحب‌دلان است.»

## باب ۲

### در آداب معلم

روی عن ابوسعید الخدری، قال رسول الله - صلعم - : «إِنَّ النَّاسَ لَكُمْ أَتَّعَ وَانْ رَجَالِكُمْ يَأْتُونَ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ يَتَفَقَّهُونَ، فِي الدِّينِ فَاذَا أَتَوْكُمْ فَاسْتَوْصُوا خَيْرًا.»  
دیگر می‌فرماید که هر کس که علم از برای آن آموزد که تا مقاومت کند با علما یا مجادلت کند با سفها یا از برای آنکه تا خلق روی به او آورند، باری تعالی او را در دوزخ اندازد.

بنابراین مقدمه باید که نیت او در تعلیم خدای را باشد، اگر چه تعلیم قرآن به اجرت مشروع است، و قرآن آموختن مهر زنان را شاید. اما چون نظر معلم به ثواب آخرت باشد حطام دنیا به تبعیت آن حاصل شود.

بدان که تعلیم کردن فرض کفایت است، اگر چه خلق از تعلیم اجتناب نمایند عاصی شوند. و اگر بعضی مباشر شوند از دیگران ساقط شود.

ادب معلم آن است که متخلّق باشد به اخلاق حمیده و متّصف باشد به صفات مرضیه. نقل است از مأمون خلیفه که گفت چون عالم را اخلاق حمیده نباشد علم در کتابت<sup>۲</sup> به که در سینه او، و باید که از [۲۵ ب] برای عزّت علم خود را به صورت معزز دارد و در مواضع شنیعه قدم نهد و از کارهای خسیس احتراز کند و به معنی متواضع باشد که علم مثال باران است. در موضعی که منخفّض باشد بیش قرار گیرد که در مکانی مرتفع، و در حالات خیر الامور رعایت کند. در حال بسط تجاوز از حدّ نکند تا هیبت نبرد و در حال قبض اعتدال نگه دارد تا طبع از او متنفر نشود. و هر ادبی که تعلیم تلمیذ خواهد کرد اول

۱. این طور خوانده می‌شود و شاید «جنسیت» مناسب باشد.

خود را بدان متحلی کند تا به اجابت اقرب باشد.

نقل است که مردی پسر را پیش طبیب آورد و گفت این طفل محروری مزاج است و خرما بسیار می خورد. او را تربیتی فرمای تا خرما نخورد. طبیب گفت من امروز خرما خورده ام منع او نتوانم کرد و اگر بکنم فایده نکند. فردا او را بیاور تا اول نیت کنم که خرما نخورم بعد از آن او را فرمایم تا مفید [افتد].

و باید که بکلی خود را از مناهی و منکرات شرعی محترز دارد، چشم از خطا دیدن و گوش از خطا شنفتن و زبان از خطا گفتن و دست از خطا گرفتن و پای از خطا رفتن و شکم از حرام خوردن و خرج از حرام کردن. و از لباسی که در شرع مذموم باشد اجتناب نماید مثل جامه دراز و زرد و سرخ، و ظاهر خود را به سنت آراسته دارد. از قطع شارپ و تسریح لحيه و قلم اظفار و ازاله رایحه کریهه و استعمال [۲۶ الف] مطیبات تا تلمیذ اقتدا به او کند.

ادب دیگر آنکه به رفیق تعلیم کند و چون محتاج به علف گردد از حدّ تجاوز نکند، و تا به زبان تخویف توان کرد به دست ادب نکند، و تا به دست گوشمال توان دارد به چوب ادب نکند، و چون به چوب احتیاج افتد به موضعی نزند که بشکند یا مجروح شود، و به همه حال بر روی نزند که باری تعالی به ید قدرت خود آفریده.

و چون تلمیذ به سنّ تمیز رسد چنانچه فهم سخن کند به همه روز حکایات ارباب دین و دولت از بهر او می گوید و صلاحیت در چشم او می آراید و فسق در چشم او خوار می گرداند، و در بقیه یک روز یا دو روز او را مطلق العنان به حال خود رها کند تا ملالت تعلیم و مشقّت درس به ایام تعطیل زایل شود و فهمش باطل نگردد، و در شب تلمیذ را به آن دارد تا سبق چند نوبت بخواند که در حفظ عظیم مؤثر است، و در وقت خواب قوت مخیله و حافظه ممدّ یکدیگر می شوند و هر چه در آن حال در خیال آورد در خاطرش کالتنّش فی الحَجَر منقّش گردد.

و از ادب معلم آن است که به هر چه مناسب حال و سن و فهم تلمیذ باشد تعلیم او کند، و در سبق دادن از اندکِ مخلّ و بسیارِ مُملّ احتراز کند، و تلمیذ کوچک را فرزند خود داند و بزرگ را برادر، و به هر چه بر فرزند و برادر خود نپسندد بر او نپسندد. از هفت سالگی او را ادب طهارت بیاموزد [۲۶ ب] و او را به نماز دارد و گوید که قرآن را به طهارت برگیر اگر چه تا حدّ بلوغ بر او واجب نیست، اما تا تعظیم قرآن را در دل او بنشیند.

## فصل

### فی تعلیم الخطّ

بدان که هر علمی که اثر آن بر صحیفهٔ روزگار باقی است به سبب خط است و آن این است که گفته‌اند: «الخط نصف العلم». همچنان که علم از آسمان فرود آمده خط نیز از آسمان فرود آمده، و باری تعالی خط را در قرآن به حکمت یاد می‌فرماید. چنانچه مجاهد در تفسیر «و من یؤتی الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً»، و امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - می‌فرماید: «علیکم بحسن الخط فأنه من مفاتیح الرزق»، و چنانچه او خط نوشت مقدور هیچ آفریده نیست و آن نتیجهٔ کرامت و ولایت بوده.

و حکما گفته‌اند که خط رشته‌ای در حکمت است، چنانچه گوهر به نظم قیمت و شکوه می‌یابد حکمت به کتابت قیمت و شکوه و ثبات می‌یابد.

دیگری گوید قلم زبان...<sup>۱</sup> و حروف سخن او چنانچه دهان به مدد زبان بر حروف گفتن قادر است، و هر چند که خویتر می‌گوید فصاحت او زیادت است، دست نیز به مدد قلم بر حروف نوشتن قادر است. به هر چند که بهتر نویسد فصاحت قلم او زیادت است، و اگر هم نیکو گوید و نیکو نویسد او را دو فصاحت باشد.

ادب دیگر - آن است که معلم باید که از علم خط با خبر باشد بنا بر چند فایده: اول آنکه تا تلمیذ محتاج دو معلم نگردد و به یک خوی پرورده [۲۷ الف] شود و روزگار او پراکنده نگردد.

فایدهٔ دوم آنکه چون تلمیذ بیند که استاد به چند علم موصوف است شعف او در اکتساب فضایل زیاده گردد.

اختلاف کرده‌اند که بنیاد خط کجا بوده و اول که خط نوشته. بعضی از محققان گفته‌اند که باری تعالی چون قلم را بیافرید خطاب کرد که «اكتب». قلم از هیبت آن خطاب سالها به سرگردید تا عاقبت نقطه‌ای از دیدهٔ او فرو چکید. عظمت خدای را در سجود افتاد شکل همزه‌ای از او پیدا شد. باری تعالی [که] آن تواضع از [او] پسندید به ید قدرت سرمسکنت او از زمین برداشت و راست گشت الف شد. پس او را تشریف با، تا، نا، تا آخر ببخشید.

پس کلمات از حروف پیدا شده و حروف از الف و الف از همزه و همزه از نقطه. چنانچه آدمی زادهٔ آدم است حروف زادهٔ الف است.

۱. دو کلمه سیاه و محر شده است.

و بعضی گویند اول حروف نام محمد رسول الله - صلعم - آفرید و آدم را -  
علیه السلام - بر صورت نام او آفرید...<sup>۱</sup>

پس اصل حروف نام محمد رسول الله باشد، چنانچه اصل وجود وجود او، الحدیث:  
«كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد».

و اول کسی که حروف نوشت آدم بود. از گِل شکل حروف بساخت و پُخت و در  
طوفان نوح - علیه السلام - آن حروف متفرق گشت و بعد از طوفان هر چند حرف به  
دست قومی افتاد و اختلاف لغات از آن پیدا شد.

تا زمان ابرهیم [۲۷ ب] - علیه السلام - که اسمعیل را به زمین عرب آورد و حروف  
تهجی در نزد او جمع گشت و بنای عربی بر آن نهاد.

و از این است که در زبان عرب این بیست و نه حرف باشد و دیگر زبانها این حروف  
به تمامی نباشد، و همه کس زبان عرب توانند گفت و گویند. «أوتيت جوامع الكلم»  
اشارت به این است.

گویند اول کسی که در عرب کتابت کرد قوم ازد بودند و ایشان بیست قوم اند و نام  
ایشان اِبجد، هَوّز، حُطّی است تا آخر.

غرض که علم کتابت علمی معزز و محتاج الیه است و در آن ایام به هر کس  
نیاموختندی، و اگر کسی خواستی که فرزند خود را خط آموزد بی اذن حاکم نتوانستی  
آموختن، و به مردمان شریر که فتنه از ایشان زاید نیاموختندی.

از بزرگی شأن خط یکی آن است که باری تعالی وصف ذات خود به تعلیم به قلم  
می فرماید، چنانچه وصف به کرم فرماید که «ربک الأکرم الذی علم القلم علم الانسان ما  
لم یعلم» و سوگند به آن یاد می فرماید که «ن والقلم»، و ابن عباس رضی [الله] عنهما  
تفسیر «ن» به دوات می کند.

و رسول الله نانویسنده بود، اما روزی که عهد با کفار مکه می بست که ده سال جنگ  
نکنند امیرالمؤمنین علی کاتب بود. رسول خدای فرمود بنویس من محمد رسول الله. او  
بنوشت. کفار مکه گفتند نزاع ما با تو بهر آن است که تصدیق رسالت تو نمی کنیم. بنویس  
من محمد بن عبدالله. رسول خدای فرمود [۱۲۸ الف] خدای آگاه است که من رسول  
اوام. اما ای علی از برای خاطر ایشان رسول الله حک کن و عبدالله بنویس.

۱. دو کلمه سیاه و محو شده است.



امیرالمؤمنین علی حک نمی‌کرد. رسول خدای به دست مبارک خود حک کرد و به معجز نوشته شد که من محمد بن عبدالله.

و درجایی دیگر می‌فرماید که کتابت پیاموزید به این دلیل [که] کتابت سنت رسول خدای باشد قولی، اگر فعلی ثابت نشده.

و فرمود زنان را خط میاموزید، و بعد از آن یکی را فرمود تا آموخت. غرض که اگر زنی صالحه باشد جهت تعلیم اطفال و نوشتن قرآن و حدیث [و] خط آموزد شاید که خط به او آموزند و اگر ساحره و فاجره باشد نشاید، و گناه در گردن آن کس باشد که خط به او آموخت که خدای تعالی «احسِرُ الذِّینَ ظَلَمُوا وَاَؤْجَاهِهِمْ»، یعنی در قیامت خطاب فرماید که ظالمان را برانگیزید یا کسانی که مدد ایشان داده‌اند. اگر خود قلمی از برای ایشان تراشیده باشند.

#### ادب قلم تراشیدن

ابن مقله که استاد صنعت خط بوده است گفته است که در قلم تراشیدن چهار چیز می‌باید: فتح - شق - تحت - قط.

فتح، مراد فرو بردن شکم قلم است. اگر قلم محکم باشد تمام فرو برد شق، شکاف سر قلم است و همین حکم دارد که در فتح گفتیم.

تحت، تراشیدن پهلوی قلم باشد. بدان که قلم را شکمی است و پشتی و پهلویی و گردنی و سری [۲۸ ب]. از آن شکم در فتح گفته شد. و پشت را خود نباید تراشید که قوت قلم از آن است. اما پهلوی او هموار بتراشد و چون به گردن قلم رسد اندکی باریک کند و جهد کند که سر قلم از گردن قلم پهن تر باشد و پهلوی راست از چپ غلیظ تر و دراز تر تا خط مساوی ازو فرو آید.

قط، سر قلم زدن است. باید که مقط چیزی محکم باشد و کارد به غایت تیز و به یک بار قوت کند و سر قلم تراش را اندکی میل بدهد تا خط تراز او آید. و اگر سر قلم کوتاه می‌تراشد اندرون قلم پاره‌ای خالی کند تا شق فراخ شود و مداد از وی روان فرو آید، و اینها که گفتیم امور تجربی است و از باب خبرت آن را نقل کرده‌اند، و اگر کسی منکر شود از قلت فهم و عدم تجربه باشد.

و خواستیم که بر اشکال حروف اشارتی کنیم اما کتاب دراز می‌گردد. اگر عمر وفا کند ان شاء الله تعالی رساله مخصوص به ذکر اشکال حروف بنویسیم، واللّٰه اعلم.

### باب ۳ در آداب متعلم

قال رسول الله صلعم: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». بدان که طلب علم فرض است بر همه مسلمانی آنچه او را ناگزیر است از علم دین، و اگر نیاموزد در قیامت در معرض بازخواست آید.  
و حق تعالی می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون» یعنی ليعرفون، و معرفت و عبادت بی علم مهیا نشود.

#### در پروردن فرزند

بدان که کودک امانتی است در دست مادر و پدر، و دل پاک او مانند زمینی [۲۹ الف] پاک است. هر تخم که در وی اندازی بروید. اگر تخم سعادت اندازی خود از آن برخوردار و مادر و پدر و استاد مُثاب باشند، و اگر تخم شقاوت اندازی هر چهار مأخوذ باشند و حق تعالی می‌فرماید: «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً»، و طفل را از آتش دوزخ نگاه داشتن مهمتر است که از آتش دنیا.

اول چون کسی را فرزندی پیدا شود در گوش راست او اذان گوید و در گوش چپ اقامة، تا سلطان را دست بر او نباشد و از رنج کودکان ایمن باشد. و چون هفت روزه شود او را عقیقه نهد، پسر را دو گوسفند و دختر را یکی و استخوان آن درست در کیسه‌ای نهند و در زیر خاک کنند و موی سرو ناخن او باز کنند و برابر زریا نقره کنند و به صدقه دهند و همان روز او را نام نهند نامی نیکو و او را به دایه تمام خلق خوش بسپارند تا فرزند صحیح اجزاء و خوش خلق پرورده شود که خوی نیک و خوی بد از شیر پیدا می‌شود.

#### بیت

ز نهار که از برای فرزند بدکیش و لثیم دایه می‌پسند  
خوبی که به شیر در بدن رفت آن دم برود که جان ز تن رفت  
و اول که به سخن آید افتتاح کلام او به نام الله کنند تا زبان او گشاده شود، و به تدریج او را ادب نفس می‌آموزند و از اخلاق حمیده شش خلق ضرورت است تا در طبع او مرکوز شود: صدق و عفو، حیا و صبر، قناعت و سخا.  
صدق - فرزند [را] می‌باید که راست گفتار و راست کردار پرورند [۲۹ ب] که رسول خدای می‌فرماید که راست گفتن راه به نیکی می‌نماید و نیکی راه به بهشت، و دروغ

گفتن راه به بدی می‌نماید و بدی راه به دوزخ.

عفو - فرزند باید که کریم و عفو کننده باشد که رسول خدای می‌فرماید نشانه بهشتیان پنج چیزی است: عفو از ظالمان کردن، و نیکی به ایشان کردن، و دادن به آن کس که او را محروم دارد، و به داده شکر کردن، و به ناداده صبر کردن. حیا - شرم سر همه خُلُق‌هاست، و حکما گفته‌اند هر فرزندی که جامه شرم پوشد مردم از عیب او نایبنا شوند.<sup>۱</sup>

صبر - فرزند باید که در همه کاری صبر و تابی کار فرماید که رسول خدای فرموده که صبر سر ایمان است.

قناعت - فرزند نیکبخت آن است که همیشه در طلب مراد قنوع باشد تا رستگار دنیا و آخرت باشد که رسول خدای فرموده هر چه اندک باشد و کافی باشد بهتر از آن است که بسیار باشد و ترا مشغول گرداند.

سخا - فرزند باید که به طبع سخی باشد تا همه کاری خدای تعالی بر وی آسان گرداند، و در نظر خلائق عزیز و با وقار باشد که رسول خدای فرموده جاهل سخی به از عابد بخیل، و هر کس که به سخاوت طبع معتاد گشت نظر از حصه مردم فرو گرفت و حصه خود را ایثار کرد.

#### [ادب چیزی خوردن]

و حسن بصری در ادب چیزی خوردن می‌فرماید که در لقمه‌ای که آدمی خورد بیست چیز نگاه دارد تا فرق باشد میان خورش او و بهایم: چهار فرض، چهار سنت، چهار ادب، [۳۰ الف] چهار تخویف، چهار کراهت.

فرض: حلال خوردن، و روزی از خدای تعالی دانستن، و رضا به آنچه یافته دادن، و شکر کردن.

سنت: نام خدای بردن، و به دست راست خوردن، و به پای چپ نشستن، و از پیش خود خوردن، و انگشت لیسیدن.

ادب پیش از طعام: دست شستن، لقمه کوچک برداشتن، و نیک خاییدن، و نظر در لقمه دیگران ناکردن.

۱. اصل: شدند.

تخویف: ترسیدن که لقمهٔ بازپسین باشد، و ترسیدن از روز حساب که ازو بپرسند، و ترسیدن که مبادا حرام باشد، و ترسیدن از آن که فوت معصیت گردد.  
کراهت: بوئیدن طعام چنانچه بهایم می‌بویند. و طعام به غایت گرم نخوردن، و باد در آن ندمیدن، و بر سر سیری نخوردن.

□□□

و از ادب تلمیذ آن است که گاه خیز باشد که رسول خدای فرمود چون کسی به خواب رفت شیطان می‌آید و بر دماغ او سه گره می‌زند و به هر گره‌ی می‌گوید بخشب که شب درازست. اگر شخصی توفیق یابد و بیدار شود یک گره، و اگر وضو بسازد دو گره و اگر دو رکعت نماز بگزارد هر سه عقد گشاده شود. بامداد نشاط‌مند برخیزد و روی به هر کار که آورد بدو راست آید و شادمان بود، و اگر غافلانه بخشب تا آفتاب برآید روی به هر کار که آورد بدو راست نیاید و صفای صالحان در وی نباشد.

خروس‌وار سحر خیز باش تا سرو تن به تاج لعل و قبای چکن بیارایی  
[۳۰ب]

□□□

و از ادب تلمیذ آن است که عزت استاد بدارد همچون عزت پدر، بلکه زیادت. در اخبار واردست که پدر سه است: «اب من ولدک، و اب من زوجک و اب من علمک و خیر الآباء من علّمک»، و بدان سبب پدرِ تعلیم فاضلترست، که پدر ولادت سببِ حیات فانی است و پدر تعلیم سبب حیات باقی است.

□□□

و از ادب تلمیذ آن است که خود را آزاد کردهٔ معلم داند و هرگز خاطر او را به هیچ نیازارد و کسی را بر او نگزیند و اگر چنین کند در خرابی اسلام کوشیده باشد که شیخ عارف شهاب‌الملّة و الدّین السّهروردی حدیثی نقل می‌کند از رسول خدای در عوارف که فرموده است: من علم [عبداً] آیه من کتاب الله فهو مولاه ینبغی له أن لا یسخذ له ولا یستأتر، فمن فعل [ذلک] فقد فصم عروۃ من عری الاسلام.<sup>۱</sup>

و باید که پدر و مادر فرزند را دل مشغول به هیچ چیز ندارند تا بکلی دل به تحصیل علم نهد که اگر دلی حاضر بود حواس نیز حاضر بود<sup>۲</sup> که رسول خدای فرمود: در بدن

۱. عوارف، ص ۴۱۱. ۲. اصل: نبود.

آدمی گوشت پاره‌ای است؛ چون او نیک است جثه بدن نیک است و چون او بدست همه بدن بدست.

□□□

و از ادب آن است که برابر پدر و مادر و استاد سخن بلند نگویید و نفی سخن ایشان نکند که خدای تعالی می‌فرماید «فلا تقل لهما أفّ ولا تنهرهما»، و ایشان را به نام خود نخواند بلکه کریمانه با ایشان خطاب کند که «وقل لهما قولاً کریماً»، و پیش ایشان متواضع [۳۱ الف] و افتاده و مسکین باشد که «واخفض لهما جناح الذل من الرّحمة»، و در غیبت و حضور از دعای ایشان خالی و فارغ نباشد که «وقل ربّ ارحمهما کما ربّیّانی صغیراً»، و همیشه در بند آن باشد تا خاطر معلم و مادر و پدر با او خوش باشد و هیچ غبار از او بر دل ایشان نشیند که موجب عمر دراز و دوام دولت باشد، که همت استاد و مادر و پدر و صفای خاطر ایشان از حصنی حصین و رکنی موثوق به است، و سخن معلم چنان شنود که رنجور عاقل سخن طیب دانا.

و پدر باید که فرزند را همیشه به نظر صالحان و پاکان در می‌آورد که حکما گفته‌اند دیدار صالحان سودمندست و همچون گفتار ایشان.

و پدر باید که فرزند خود را به معلمی بی‌باک فاسق که به عفت و طهارت نفس مشهور نباشد ندهد که آن زمان در امانت خیانت کرده باشد که متاع نفیس به دست دزد خسیس سپرده باشد.

□□□

و از ادب تلمیذ آن است که از صحبت ناچنس خود را نگاه دارد که عظیم مؤثر است. و در خبر است که حقیقت شخص اگر خواهی که بدانی به جلیس او نگر.

و حجة الاسلام گوید صحبت به اخلاء بر سه نوع است: بعضی چون غذاست که از آن ناگزیرست و آن صحبت مادر و پدر و فرزند و اقارب و استاد است، و بعضی چون داروست که از بهر دفع مضرّت بوده و آن صحبت جمعی است که به مدد ایشان وضع مضرّتی مترقب باشد و تا دردی نباشد دارو نخورند و تا محتاج [۳۱ ب] نشوند با ایشان صحبت ندارند، و بعضی چون درد است و آن صحبت ظلّمه و فسّقه و اهل دنیاست، بکلی از آن احتراز باید کرد، الا که بی‌اختیار او واقع شود و آن نیز به لطف الحیل از آن دوری باید جست.

□□□

و از ادب تلمیذ آن است که چون تعلیم تمام کرد و از استاد مستغنی شد همچنان خدمت استاد می‌کند و او را عزیز می‌دارد، و اگر چه به علم ازو درگذرد خود را ازو کمتر داند.

نقل است که امام شافعی مسئله از سگبانی آموخته بود. هرگاه که او را پدید می‌آورد معرّز و مکرم داشتی و جهت او قیام کردی و سبق سلام بر او جستی. و امیرالمؤمنین علی فرموده که از ادب شاگرد آن است که چون به قومی رسد که استاد او در آن میان [باشد] علی العموم قوم را سلام کند و خاصّه متوجه استاد شود و او را سلام کند. و دست استاد بوسه دادن در مصافحه سنت است و استاد بوسه بر سر شاگرد دادن مستحبّ است.

□ □ □

و از ادب تلمیذ آن است که غیبت و خبث استاد نکند و نشنود، که در خبرست که هر که استاد را استخفاف کند خدای تعالی او را به سه بلا مبتلی گرداند:

۱. هر چه بخواند فراموش کند.

۲. به درویشی افتد.

۳. عمرش کوتاه شود.

چون چنین شایسته فرزندی خدای تعالی به کسی دهد که متّصف باشد به این اوصاف، او را شکر بسیار باید کرد که هم در دنیا ازو بر خورد و هم در آخرت، که رسول خدای فرمود: هر کس که به عالم آخرت می‌رود عمل او از دنیا بریده می‌شود الا از سه چیز: صدقه جاریه، یا علمی منتفع، یا فرزندی صالح که طاعت کند و دعای خیر بر مادر و پدر کند و ثواب آن به مادر و پدر رسد. تَمَّ







در شرح اشتیاق و ارزومندی
در جفاکاری معشوق
در فراغت معشوق از عاشق
در باز و تکبر و کثمت معشوق
در عتاب کردن معشوق
در تلخ گفتن معشوق و ترس روی
در راموش کردن معشوق عاشق را
در دوست داشتن و دشمنی بودن
در طبع معشوق و بی زری عاشق
در دلخیز / در دم ز
در سیران معشوق از عاشق
در بار دیگر کردن معشوق
در ترک کردن عاشق معشوق
در باز کردن مهر و دوستی
در علاج خواستن عاشق از معشوق
در ذکر بجز معشوق
در ذکر بجز معشوق
در ذکر مرثیه

در مستزاد
در انواع رباعیات
در خیال اسماء
در زخیات
در توجیه بار سیمانه
از گفتار ملک الحکامه خیاام
دلها همه آتش و جانها همه خیز
تا جسته خفته اند بس بر دین
ای باغ خیز زرد و گرد و دراز
از تو در جهان بر تو از هر دو برتر
ای باغی بخش یا نماند که نه
رحمت نه و کز اطمینان که نه
ای ذات تو از جاه و جنت مستغنی
آخر تو کجایی و کجای که نه
ای عفو تو کشمین کتاب جویی
وی لطف تو باز داد راه جوی
عسّم بنفیر که رحمتش مال تو
تو قوف نکور و کتاب جوی

صفحه آغازین رباعیات خیاام\*

\*. با پژوهش از استاد ایرج افشار و خوانندگان که در شماره قبل از قلم افتاده بود.